

نام و نام خانوادگی: ..... درس: تفکر و سبک زندگی پایه: هشتم کلاس: .....

### داستان کوتاهی درباره نتایج بی احترامی به دیگران

مرد مؤمن و صالحی که از خوبان روزگار بود در خواب باغ وسیعی را دید که قصر با شکوهی در آن ساخته بودند. در تعجب بود که این قصر زیبا از آن کیست. به او گفتند این قصر متعلق به حبیب نجار است. با شگفتی به قصر نگاه می کرد که ناکهان صاعقه ای در باغ افتاد و همه ی باغ و قصر را به آتش کشید.

وحشت زده از خواب بیدار شد و متوجه شد که این خواب رؤیایی صادق بوده است. فردای آن روز بلافاصله سراغ حبیب نجار رفت و به او گفت: شب گذشته چه خطایی از تو سر زده! او ابتدا کتمان می کرد و چیزی نمی گفت. اما در نهایت لب باز کرد و گفت: دیشب با مادرم مشاجره می کردم و در حین مشاجره دست خود را به روی او بلند کردم!

مرد صالح خواب دیشب خود را برای حبیب تعریف کرد و به او گفت که چنین مقامی نزد خداوند داشتی، اما به خاطر عمل دیشب خود همه را از دست دادی.